

شیفتگان کتاب

علی رفیعی علامرودشتی

بخش ۲۴

و نیز، از عبدالصّبور بن عبدالسلام و مسعود بن حسن ثقفی روایت کرده است.

در سال ۵۷۵ قمری، در مصر مجلس املا داشته و ملک الافضل بن سلطان صلاح‌الدین از او دانش آموخته است و منذری گوید: سلفی استادش، از وی اناشیدی کتابت کرده است و علی بن مفضل حافظ از او حدیث نموده، و نیز محمد بن ابی‌بکر بلخی، زین الامناء ابوالبرکات، تاج‌الدین بن ابی‌جعفر و جماعتی دیگر از او حدیث شنیده و روایت کرده‌اند.

۹۷. ابوسعید (ابوعبدالله) محمد بن ابی‌السعادات عبدالرحمن بن محمد بن مسعود بن احمد بن حسین مسعودی خراسانی بنجدیهی^۱ (۵۲۲ - ۵۸۴ ق / ۱۱۲۸ - ۱۱۸۸ م) فقیه، محدث، صوفی، ادیب و لغوی. وی در برخی منابع «بندهی» آمده است.

وی در آغاز ربیع الآخر در پنج ده از نواحی مرو دیده به جهان گشود (پنج ده به گفته یاقوت حموی، پنج ده و روستای جدای از هم از نواحی مرو و خراسان بود که در اثر عمارت و آبادانی و گسترش به هم متصل شده و به صورت یک محل و قریه واحدی درآمدند و آن را «پنج ده» نامیدند و ابوسعید یا ابوعبدالله محمد بن عبدالرحمن مسعودی، در نسبت به آن «پنجدیهی» یا «بنجدیهی» شهرت یافت). او در خراسان از: ابوشجاع عمر بن محمد بسطامی، ابوالوقت سجزی، محمد بن ابی‌بکر سنجدی، عبدالسلام بن احمد بلیتره، ابونصر فامی، مسعود بن محمد غانمی، حسن بن محمد موسابادی و دربغداد از ابوالمظفر محمد بن احمد بن تریکی و در مصر از عبدالله بن رفعه و در اسکندریه از سلفی، دانش آموخت، حدیث شنید و روایت کرد. او از پدر خود

۱. الانساب سمعانی، ۲۱۶/۴ - ۲۱۷؛ اللباب، ۳۸۷/۱؛ معجم الادباء، ۲۱۵/۱۸ - ۲۱۶؛ انباه الزوا، ۱۶۶/۳ - ۱۶۷؛ معجم البلدان، ۷۴۳/۱؛ وفيات الاعیان، ۳۹۰/۴؛ ذیل تاریخ مدینه السلام بغداد، ابن‌الدبیتی، ۴۱/۲ - ۴۲؛ المختصر المحتاج الیه، ۶۷/۱ - ۶۸؛ المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، ص ۲۱ - ۲۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات ۵۸۱ - ۵۹۰ ق)، ص ۱۹۲ - ۱۹۴؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۷۳/۲۱ - ۱۷۵؛ العبر، ۲۵۳/۴؛ التکملة لوفیات النقلة، ۸۶/۱ - ۸۸؛ مرآة الجنان، ۴۴۸/۳؛ الوافی بالوفیات، ۲۳۳/۳؛ طبقات الشافعیة اسنوی، ۴۵۸/۲؛ الفلاکة و المغلوکین، ص ۸۸؛ طبقات الشافعیة ابن‌قاضی شهبه، ۳۷۰/۲؛ لسان المیزان، ۲۵۶/۵؛ المقفّی الکبیر، ۴۷/۶ - ۴۹؛ بغیة الوعاة، ۱۵۸/۱ - ۱۵۹؛ شذرات الذهب، ۲۸۰/۴ - ۲۸۱؛ دیوان الاسلام، ۳۱۵/۱؛ هدیة العارفین، ۱۰۱/۲؛ معجم المؤلفین، ۱۵۵/۱۰ (۴۰۲/۳)؛ میزان الاعتدال، ۹۳/۳؛ کشف الظنون، ۱۷۹۰/۲؛ بروکلیمان، ۳۵۶/۱؛ الدارس فی تاریخ المدارس، ۳۳۳/۲ - ۳۳۴؛ دور الکتب العربیة العامة و شبه العامة، ص ۱۶۱ - ۱۶۴، ۲۶۴؛ ریحانة الادب، ۳۱۸/۱؛ روضات الجنات، ۲۸۲/۴، ۲۸۳، ۲۹۰.

میراث شهاب

هر چه می‌خواست از کتابهای وقفی این کتابخانه مهم و نفیس را تصرف کرد و آنها را بار کرده و به منزل خویش برد و هیچ کس مانع وی نگردید و در آخر زندگی، همه آنها را وقف بر خانقاه «سمیساتیة» دمشق کرد.

از آثار او می‌توان: شرح بزرگ پنج جلدی بر «مقامات حریری» و کتاب «الاعتبار فی ناسخ و منسوخ الحدیث» را نام برد که در یکی از کتابخانه‌های استانبول موجود است.

۹۸. ابویعقوب یوسف بن احمد بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله شیرازی بغدادی^۱ (۵۲۹ - ۵۸۵ ق / ۱۱۳۵ - ۱۱۸۹ م) حافظ، محدث، رجالی و شیخ صوفیه رباط ارجوانی بغداد.

ابویعقوب در بغداد زاده شد و در همانجا پرورش یافت و پدرش او را به جلسات درس افرادی سرشناس مانند: حافظ ابوالقاسم سمرقندی، ابومحمد بن طراح، ابوالحسن بن عبدالسلام، ابوسعید احمد بن محمد بغدادی، عمر بن احمد بندنیجی و کروخی می‌برد، تا در همان اوان کودکی به نقل حدیث این بزرگان حدیث، گوش فرا دهد، سپس در دوران جوانی، خود از کسانی چون: ابن ناصر، ابن زاغونی، و افراد دیگری از این طبقه، دانش آموخت، حدیث شنید و پس از آن به سیر و سیاحت بلاد اسلامی روی آورد و مابین بلاد خراسان بزرگ آن روزگار، فارس، جزیره، شام، حجاز و جبال را درنوردید و در کوفه از ابوالحسن بن غبره، و در کرمان از ابوالوقت سجزی، و در بصره از عبدالله بن عمر بن سلیم، و در واسط از احمد بن بختیار قاضی، و در هرات از عبدالجلیل بن ابی‌سعد، و در نیشابور از ابوبکر محمد بن علی طوسی و عبدالملک بن جامع فارسی، و در بلخ از ابوشجاع بسطامی، و در اصفهان از

ابن خلیل آدمی او را در نقل حدیث موثق و امین ندانسته و ابن‌نجار در مورد او نوشته که وی از فضلی در هر فن از جمله، فقه، حدیث و ادب، بوده است.

در سال ۵۵۴ قمری به بغداد رفته و به گفته برخی به دمشق نیز، سفر کرده و در آنجا از عبدالرحمن بن ابی‌الحسن دارانی و فلکی حدیث شنیده است و ابوالعز بن کادش به وی اجازه داده است.

سمعانی درباره وی چنین اظهار نظر کرده که او فقیهی پرهیزکار و نیکوسیرت بود و نزد پدرم فقه آموخت و کتاب «جامع» ابوعیسی را از ابوسعید محمد بن علی بن ابی‌صالح قاضی در «بغشور» استماع نموده و در «مرست» یکی از روستاهای پنجگانه اشاره شده دیده به جهان گشوده است.

مسعودی بنجدهی یا بندهی در شعر و شاعری نیز، دستی داشته و برخی ابیات او را می‌توان در منابع و مأخذی که شرح حالش را نوشته‌اند یافت که از آن جمله این ابیات است:

قال: عهدتک تبکی	دماً حذار التنائی
فلیم تعرضت عنها	بعد الدماء بماء؟
فقلت: ما ذاك متي	لسلووة او عزاء
لكن دموعي شابت	من طول عمر بكائي

مسعودی نزد صلاح‌الدین ایوبی بسیار محترم و معزز بود و همین نزدیکی وی به صلاح‌الدین در دولت و مکتب به روی او گشود و بالاخره در آخر ربیع الاول ۵۸۴، در دمشق، چشم از جهان فرو بست و در دامنه کوه قاسیرن به خاک سپرده شد.

شیفتگی وی به کتاب:

بنجدیهی علاقه و شیفتگی خاصی به کتاب داشت و در پرتو احترام و عنایتی که پادشاهان ایوبی و بویژه صلاح‌الدین ایوبی به وی داشتند، توانست، کتابهای فراوان و نفیسی گردآورد و تهیه کند که در آن روزگار مانند آنها برای کسی میسر نبود، چنانکه از ابوالبرکات هاشمی نقل شده که وقتی صلاح‌الدین ایوبی در سال ۵۷۹ قمری، بر حلب مسلط شد، دست مسعودی بنجدیهی را در تصرف کتابهای مخزن جامع حلب باز گذاشت و او وقتی وارد کتابخانه جامع حلب شد،

۱. تلخیص مجمع الآداب، ۴۶۰/۱؛ تاریخ اربل، ۱۲۳/۱ - ۱۲۵؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۴۱؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۵۸۱ - ۵۹۰ ق)، ص ۲۳۲ - ۲۳۳؛ تذکره الحفاظ، ۱۳۵۴/۴؛ سیر اعلام النبلاء، ۲۳۹/۲۱ - ۲۴۱؛ المعین فی طبقات المحدثین، ص ۱۸۰؛ المختصر المحتاج الیه، ۲۳۱/۳؛ النجوم الزاهرة، ۱۱۱/۶؛ شذرات الذهب، ۲۸۴/۴؛ ایضاح المکنون، ۵۳/۱؛ الاعلام زرکلی، ۲۸۴/۹؛ مخطوطات الحدیث بالظاهرية، ص ۴۳۵؛ معجم المؤلفین، ۱۴۱/۴؛ الواقی بالوفیات، ۸۱/۲۹ - ۸۲؛ التکملة لوفیات النقلة، ۱۱۹/۱ - ۱۲۰؛ طبقات علماء الحدیث، ۱۳۱/۴ - ۱۳۲؛ هدیه العارفین، ۵۵۳؛ بزرگان نامی پارس، ۲۳۵/۱.

آگاهیها دربارهٔ فعالیت علمی او و پدرش را در اثر ابن ابی‌اصیبه می‌توان یافت که خود در تألیف کتابش از آثار ابن‌مطران بسیار بهره برده است.

چندان مشخص نیست که ابن‌مطران چگونه به صلاح‌الدین ایوبی پیوسته، ولی همهٔ منابع اشاره کرده‌اند که نزد صلاح‌الدین از پایگاهی بلند برخوردار شد و سلطان ایوبی که همواره با صلیبیان در پیکار بود، ابن‌مطران را نیز با خود به همراه می‌برد و او را از عطایای کلان خود بهره‌مند می‌کرد.

ابن‌مطران، به دلیل طبابت برای امرای دولت و رقابت این امیران با یکدیگر، در اعطای مال و تقرب بیشتر به او بر یکدیگر پیشی می‌جستند، چندان کارش بالا گرفت که سخن از وزارت او نیز، به میان می‌آمد. در همین دوره بوده که ابن‌مطران، به تشویق صلاح‌الدین ایوبی و توسط وی مسلمان گردید و سلطان ایوبی یکی از کنیزان خود را که «جوزه» یا «جوره» نامیده می‌شد و بسیار مورد علاقهٔ همسرش بود را به زنی ابن‌مطران درآورد.

وی علاوه بر اینکه پزشک مخصوص سلطان به‌شمار می‌رفت، در بیمارستان نوری دمشق نیز، به تدریس طب و مداوای بیماران می‌پرداخت و شاگردان بسیار برجسته‌ای تربیت کرد که مهمترین و برجسته‌ترین آنان مهذب‌الدین دخواار بود که در سفرها ابن‌مطران، به همراه استادش بود و از روش معالجهٔ ابن‌مطران در بیمارستان مذکور، داستانها نقل کرده است.

ابن‌مطران سرانجام در دمشق، دیده از جهان فرو بست و پیکرش در دامنهٔ کوه قاسیون به خاک سپرده شد و همسرش جوزه، مقبره‌ای برای او ساخت و مسجدی نیز، در کنار آن بنا کرد.

۱. عیون الانباء ابی‌اصیبه، ص ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۱۷، ۳۷۵، ۶۵۱-۶۵۹؛ مرآة الزمان، ۴۱۱/۱/۸-۴۱۲؛ الفتح القسی، ص ۵۷۵؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۵۸۱-۵۹۰ ق)، ص ۲۶۳-۲۶۴؛ تاریخ ابن‌فرات، ۴/۲/۴؛ شذرات الذهب، ۴/۲۸۸؛ کشف الظنون، ۱/۲۴۳ و ۱۳۸۸/۲؛ المخطوطات العربیة شیخو، ص ۱۷؛ معجم الاطباء، احمد عیسی، ص ۱۳۵-۱۳۶؛ اعیان الشیعة، ۳/۲۹۵؛ معجم المؤلفین، ۲/۲۴۵ (۳۴۹/۱)؛ فهرس الطب، شیوخ، ص ۱۸۲؛ فهرس الطب، حمارنة، ص ۱۹۲-۱۹۳؛ بروکلیمان، ذیل ۱/۸۹۲؛ مجلة معهد المخطوطات، ۵/۲۶۹ و ۶/۳۲۹؛ ریحانة الادب، ۶/۲۴-۲۵؛ قاموس الاعلام، ۶/۴۴۸۵؛ مطرح الانظار، ص ۱۷۱.

شیفتگی وی به کتاب:

ابوالموهوب که خود اهل تألیف و تصنیف بود و کتابهایی نیز، در موضوعات مختلف نوشته که از آن میان می‌توان به «رباعیات التابعین»، «فضائل الصحابة»، «معجم الشیوخ» در ۱۶ جلد؛ «فضائل بیت المقدس»، «عوالی ابن‌عیینه» اشاره کرد، به گردآوری کتب نیز علاقه‌مند بود و کتابهای فراوانی گرد آورده بود که در آتش‌سوزی محلهٔ کلاسهٔ دمشق، کتابخانه‌اش آتش گرفت و همهٔ کتابهایی که گرد آورده بود همراه با آثار و تألیفات خودش از میان رفت و بار دیگر، اقدام به گردآوری کتب کرد و کتابخانه‌ای دیگر تشکیل داد و در اواخر عمرش آنها را وقف کرد.

در مورد خود او و خاندانش تحت عنوان «ابن صصری» مقاله‌ای مفصل، در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی نوشته شده است.

۱۰۰. موفق‌الدین ابونصر اسعد بن ابی‌الفتح الیاس بن

جرجس مطران معروف به «ابن مطران»^۱ (متوفی ۵۸۷ ق / ۱۱۹۱ م) ادیب نحوی، لغوی، پزشک و داروشناس مسیحی تبار و پزشک مخصوص صلاح‌الدین ایوبی و حکیم نامور دمشق.

تاریخ تولد وی دانسته نیست، ولی در دمشق پا به هستی نهاده و در همانجا نیز، پرورش یافته و علوم ادبی چون نحو و لغت را از تاج‌الدین ابویمن زید بن حسن کندی آموخته و در آنها مهارت یافته است و نزد مهذب‌الدین بن نقاش طبیب دانش پزشکی و داروشناسی فرا گرفته است و چون غیر از این دو تن، از اساتید وی نامی به میان نیامده است، معلوم نیست که دیگر نزد چه کسانی به تحصیل پرداخته، اما می‌توان حدس زد که وی پیش از همه، نزد پدرش دانش آموخته است، چون پدر وی نیز، پزشکی مبرز و حاذق بوده و همیشه در طلب علم و فضیلت، به سیر و سیاحت می‌پرداخته و به روم و عراق سفر کرده و در نهایت به دمشق رفته و در آنجا درگذشته است.

به هر حال از زندگی او پیش از آغاز طبابتش اطلاع زیاد و بیش از آنچه یاد کردیم، در دست نیست و مبسوط‌ترین



وی مردی هوشمند بود و به‌رغم ملازمت سلطان در سفر و حضر، بسی پرکار بود. ابن ابی‌اصیبه او را پیشوای حکیمان و یگانه عالمان خوانده و در طب نظری و عملی وی را از اهل زمانه خودش، برتر دانسته است و ذهبی او را شیخ پزشکان شام دانسته که اهل ظرافت و نظافت و فصاحت بوده است. و همچنین وی را خوش‌سیما، بخشنده، جواد و کریم دانسته، ولی او را متکبر و خودبین به‌شمار آورده است.

او نسبت به شاگردان خود و طالبان طب و حکمت عنایت بسیار داشت و آنان را از عطایا و یاری‌های خویش بی‌نصیب نمی‌گذاشت و به عیادت بیماران تنگدست می‌رفت و برای آنان دارو تهیه می‌کرد و مجانی به آنها می‌داد و به آنان بسیار با نیکی و روی خوش برخورد می‌نمود. از داستانهایی که درباره او گفته‌اند به‌خوبی برمی‌آید که مروت و جوانمردی بسیار داشته و از تقرب خود نزد سلطان ایوبی کمال استفاده و بهره را به نفع نیازمندان می‌برد. با این همه نسبت به بزرگان دولت و سلطان پرهیبتی چون صلاح‌الدین، تکبر و بزرگ‌منشی از خود نشان می‌داد.

ابن‌فرات، او را شیعی و دوستدار اهل‌بیت (علیهم‌السلام) خوانده و ابن‌جوزی نیز، به این امر اشاره کرده است، گرچه برخی شیعه بودن وی را با ملازمت وی با سلطانی شیعه‌ستیز چون صلاح‌الدین ایوبی بعید دانسته‌اند، اما ابن‌عُنین شاعر بدزبان و هجاگوی روزگار وی نیز، او را در هجویه‌ای که راجع به او سروده است، رافضی و شیعه خوانده است. ابن‌مطران با صوفیان نیز، معاشرت داشته و در مجالس سماع آنان شرکت می‌جسته، چنانکه نوشته‌اند حتی در شب عروسیش با «جوزه» همسری که سلطان به او داده بود، در مجلس سماع صوفیان، به‌درخواست صوفیان به صبح آورد.

شیفتگی وی به کتاب:

در منابع و مآخذی که به شرح حال وی پرداخته‌اند، یکی از برجسته‌ترین صفات ابن‌مطران را علاقه شدید او به مطالعه و شیفتگی وی را به کتاب و گردآوری آثار و تألیفات گذشتگان، عنوان کرده‌اند و اشاره کرده‌اند که همیشه کتابی

در آستین داشت و در اوقات فراغت، حتی در دستگاه سلطان، به مطالعه می‌پرداخت.

او خود کتابهای فراوانی را استنساخ کرده بود که ابن ابی‌اصیبه برخی از آنها را دیده و درستی کتابت و استنساخ کردن و خط و اعراب آن را ستوده است. گذشته از این وی سه استنساخ‌گر و وراق را به خدمت گرفته بود و به آنها حقوق پرداخت می‌کرد و آنان همواره مشغول استنساخ کتاب برای وی بودند و به همین دلیل وقتی چشم از جهان فرو بست، حدود ده هزار جلد کتاب پزشکی و جز آن، برجای نهاد که همه فروخته شدند.

ابن ابی‌اصیبه در این مورد به تفصیل سخن گفته است و نوشته که ابن‌مطران در گردآوری کتب و آثار گذشتگان دارای همتی عالی بود و عنایت بسیاری به استنساخ کتب و تحریر آنها داشت و یکی از نسخ وی جمال‌الدین بن جماله بود. سپس اضافه می‌کند که بیشتر کتابهایی که در کتابخانه‌اش بود را تصحیح کرده بود و بر آنها تعلیقه نوشته و خط خودش بر آنها بود و از شدت علاقه و شیفتگی وی به کتاب آن بود که بسیاری از کتابها و جزوات و مقالات متفرقه پزشکی را در مجموعه‌هایی با خط و استنساخ خویش گرد آورده بود و از این مجموعه‌های کوچک مجلدات بسیاری فراهم ساخته بود.

و بعد به نقل از حکیم عمران اسرائیلی می‌افزاید که پس از مرگ ابن‌مطران، همین حکیم عمران اسرائیلی در فروش کتابهای ابن‌مطران حاضر بوده و در حالی که از آن مجموعه‌ها و اجزاء کوچک هزاران جزوه بوده به خط ابن‌جماله و قاضی الفاضل، یکی از علما و بزرگان آن روزگار درخواست کرد که این کتابها را به نزد وی ببرند و چون آنها را دید برگرداند و در حراج کتابها قیمت این جزوات کوچک به سه هزار درهم آن روزگار بالغ شد و حکیم عمران بیشتر آنها را خریداری کرد و برایم نقل کرد که با وراثت ابن‌مطران در خرید کتابهای وی به توافق رسیدند که هر جزوه را به یک درهم خریداری کند و غیر از او پزشکان دیگر نیز، از این اجزاء و مجموعه‌های کوچک به همین قیمت خریداری کردند.

آثار: ابن‌مطران خود نیز، دارای آثار و تألیفات بسیاری است که برخی از آنها عبارتند از: ۱. آداب طب الملوك؛

شهر اسکندریه به راه افتاد تا شاید در آنجا کار و شغلی بیابد، در آنجا به نزد قاضی بن حدید ابوطالب احمد بن عبدالمجید کتانی قاضی اسکندریه رفت و وضع حال خود را برای وی بیان کرد و قاضی او را نایب خویش در کتابت قرار داد و در هر ماه سه دینار به او حقوق می‌داد. پس از تصرف عسقلان به دست فرنگیان و صلیبیان، برادر و خواهرش نیز، به او ملحق شدند و نزد وی ماندند. وقتی قاضی اسکندریه به غایت فصاحت و بلاغت وی آگاهی یافت، او را بسیار مورد تکریم قرار داد و هرگاه می‌خواست به دیوان مصر، نامه بنویسد، به قاضی فاضل می‌گفت و او می‌نوشت. ترقی و رشد و وضع خوب کتابت وی، مورد حسادت کاتبان دیگر قرار گرفت، از این رو از جایگاه و موقعیت خویش و از دست دادن آن به وحشت افتاد.

دشمنان و سعایت‌گران، نزد الظافر بن حافظ، سعایت وی کردند. محمد بن محمد بن محمد بن بنان انباری که آن زمان کاتب انشاء بود، گوید: الظافر مرا احضار کرد و به

۲. اختصار کتاب الادوار از ابن وحشیه؛ ۳. الادویة المفردة که ناتمام بوده است؛ ۴. بستان الاطباء و روضة الالباء، مجموعه‌ای از مطالب گوناگون پزشکی مانند تعاریف برخی واژه‌ها و بیماری‌ها و داروها و روشهای مداوا و جراحی و مطالب غیرپزشکی که در تألیف آن از منابع متعددی بهره جسته و استفاده کرده و در جای جای از کتاب خود از آنها نام برده است. این کتاب از مآخذ عمده ابن ابی‌اصیبه در تألیف کتاب عیون الانباء، بویژه در بخش «صناعت طب» آن بوده است و همچنین در بخش «طبقات مترجمان یونانی» از آن بی‌ذکر نام ابن‌مطران، استفاده کرده و عبداللطیف بغدادی نیز از این کتاب، در کتاب «فی المرض المسمی دبابیطس» از آن استفاده کرده است. این کتاب به کوشش مهدی محقق، در تهران و در ۱۳۶۸ ش، چاپ شده است؛ ۵. الحکایات الطبیة؛ ۶. المقالة الناصریة فی حفظ امور الصحیة؛ ۷. المقالة النجمیة فی التدابیر الصحیة.

۱۰۱. مجیرالدین (یا محی‌الدین) ابوعلی عبدالرحیم بن علی بن محمد بن حسن بن حسین (حسن) بن احمد بن فرج بن احمد لخمی عسقلانی بیسانی مصری، معروف به «ابن القاضی الاشرف الفاضل» و «قاضی الفاضل»^۱ (۵۲۹ - ۵۹۶ هـ / ۱۱۳۲ - ۱۲۰۰ م) کاتب، شاعر، مورخ و وزیر و متولی دیوان انشاء در دولت صلاح‌الدین و پس از آن.

وی در نیمه جمادی الآخر ۵۲۹، در عسقلان دیده به جهان گشود و پرورش یافت و چون پدرش قاضی بیسان بود، او را «بیسانی» نیز، خوانده‌اند. به هر حال او نزد کسانی مانند: ابوطاهر سلفی، ابومحمد عثمانی، ابوطاهر بن عوف، ابوالقاسم بن عساکر، عثمان بن سعید بن فرج عبدری و گروهی دیگر دانش آموخته، حدیث شنیده و از آنها روایت کرده است.

برخی نوشته‌اند که وی در سن کهولت از این شیوخ و اساتید، حدیث شنیده است و بسیار اندک روایت کرده است.

او پس از مرگ پدرش در عسقلان در سال ۵۴۶ قمری در حالی که به دلیل مصادره اموال پدرش، چیزی برایشان باقی نمانده و سخت گرفتار فقر و فاقه شده بود، پیاده به طرف

۱. النکت المصریة، ص ۵۳، ۷۹؛ الکامل فی التاریخ، ۱۵۹/۱۲؛ خریدة القصر (قسم شعراء مصر)، ۱/۳۵ - ۵۴؛ المشترك وضعاً، ص ۷۶؛ معجم البلدان، ۱/۷۸۸ - ۷۸۹؛ ذیل الروضتین، ص ۱۷؛ بدائع البداهة، ص ۴، ۱۶، ۲۷۰، ۲۷۶، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۳، ۴۰۴؛ مرآة الزمان، ۸/۴۷۳؛ مفرج الکروب، ۳/۱۰۹ - ۱۱۰؛ التکملة لوفیات النقلة، ۱/۳۵۱ - ۳۵۲؛ وفیات الاعیان، ۳/۱۵۸ - ۱۶۳؛ الجامع المختصر ابن‌ساعی، ۲۸/۹ - ۲۹؛ المختصر فی اخبار البشر، ۳/۹۸؛ نهیة الارب، ۱/۸ - ۵۱؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۵۹۱ - ۶۰۰ ق)، ص ۲۴۴ - ۲۵۱؛ سیر اعلام النبلاء، ۲۱/۳۳۸ - ۳۴۴؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۴۵؛ دول الاسلام، ۲/۱۰۵؛ المعین فی طبقات المحدثین، ص ۱۸۲؛ المختار من تاریخ ابن‌الجزری، ص ۷۴؛ الاشارة الی وفیات الاعیان، ص ۳۱۰؛ العبر، ۴/۲۹۳؛ تاریخ ابن‌الوردی، ۲/۱۱۵ - ۱۱۶؛ مسالك الابصار، (دولة الممالیک)، ص ۸۶، ۸۹، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۷۷، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۲؛ البداية و النهاية، ۱۳/۲۴ - ۲۶؛ الدرّ المطلوب، ص ۱۴۱ - ۱۴۶؛ مرآة الجنان، ۳/۴۸۵ - ۴۸۷؛ تاریخ ابن‌خلدون، ۵/۳۳۷؛ العقد الثمین، ۵/۴۲۲ - ۴۲۸؛ السلوک مقریزی، ۱/۱۵۳؛ طبقات الشافعیة الكبرى، سبکی، ۴/۲۵۳؛ الفلاکة و المغلوقین، ص ۷۸۹؛ العسجد المسبوک، ص ۲۵۷؛ النجوم الزاهرة، ۶/۱۵۶ - ۱۵۸؛ حسن المحاضرة، ۱/۲۷۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۴۵۷؛ تاریخ ابن‌سباط، ۱/۲۲۸؛ کشف الظنون، ۲/۱۰۱۶؛ شذرات الذهب، ۴/۳۲۴ - ۳۲۷؛ تحفة الاحباب سخاوی، ص ۶۹؛ الاعلام زرکلی، ۴/۱۲۱؛ بدائع الزهور، ۱/۲۵۳؛ المواعظ و الاعتبار، ۲/۳۶۶ - ۳۶۷؛ تاریخ الازمنة دویهی، ص ۲۰۰ - ۲۰۱؛ الکواکب الدریة حسین جسیر، ص ۲۱؛ بلوغ الارب فی علم الادب جرمانوس فرحات، ص ۱۶۲؛ معجم المؤلفین، ۲/۱۳۳ - ۱۳۴؛ روضات الجنات، ۵/۷۴ - ۷۵؛ ریحانة الادب، ۴/۴۱۸؛ الدارس فی تاریخ المدارس، ۱/۱۲۱؛ دور الکتب العربیة العامة و شبه العامة، ص ۲۷۷ - ۲۸۱؛ صبح الاعشی، ۱/۲۷۸؛ خطط مقریزی، ۲/۳۶۷ و ۳۸۷.

من امر کرد که نامه‌ای به والی اسکندریه بنویسم تا ابن‌بیسانی عسقلانی را از قاضی بن حدید بگیرد و دست وی را قطع کند و به نزد او بفرستد! من سبب این امر و فرمان را ندانستم و ابن‌بیسانی را هم نمی‌شناختم و دوست داشتم که این نامه و فرمان، به خط دیگری غیر از من باشد، ولی به هر حال قلم و دوات را برداشتم و به والی اسکندریه چنین نوشتم:

بسم الله الرحمن الرحيم و بطلت الكتابة! پس ظافر به من نگاه کرد و گفت: تو را چه می‌شود؟ گفتم: مرا عفو کنید! گفت: این مرد را می‌شناسی؟ گفتم: به خدا قسم که او را نمی‌شناسم. گفت: این رقعته‌ای است که از دیوان به من رسیده و مرا از سوء ادب و سبکی این شخص خبر داده‌اند و آن این است که او کتابی و نامه‌ای نوشته و بین هر سطر با سطر دیگر، یک شبر فاصله گذاشته و این نیست مگر از یک فاضل به مفضول و به من گفته‌اند که وی دوست دارد که دولت و حکومت ما از میان برود! من گفتم: بهتر است که کاتب را دعوت و احضار کنی و از نزدیک به حال او آگاه شوی و این ابلغ و بهتر است از نوشتن نامه. سپس گفتم: این کتاب و نامه که نوشته است، مانند ندارد و کاتب آن یگانه عصر خویش است و آنچه درباره‌اش نوشته‌اند می‌تواند که از راه حسادت به او باشد. الظافر پس از این صحبتها وی را به قاهره احضار کرد و در مجلس ظافر حضور پیدا نمود و من نیز، در آن جلسه حاضر بودم و چون وی را دیدم، او را جوانی ظریف یافتم که در جلوی ظافر ایستاده بود، ظافر به گفت که او را در نگارش نامه آزمایش کن و من به او گفتم که مولای ما امر می‌کند که تو منشوری به یکی از متولیان دولت بنویس که متضمن تولیت وی باشد. فاضل گفت: اطاعت می‌کنم. پس دوات و قلمی به نزد او حاضر کردند و او ایستاده آن فرمان را نوشت و به خادم داد و خادم آن را به ظافر داد و ظافر خط وی را بسیار نیکو یافت و دید که آن خطی ملیح و زیبا به سبک ابن‌مقله بود، پس به من گفت: بخوان! من گفتم: شنیدن آن از خود انشاء‌کننده و کاتبش بهتر است و فاضل ابن‌بیسانی، آن را با بیان گرم و زیبا و فصیح خویش خواند و ظافر او را مورد تحسین و تکریم قرار داد و دستور داد تا به او خلعت دهند و از آن

پس در ایام ظافر و فائز و عاضد در دیوان انشاء به خدمت و کتابت مشغول گردید.

بعدها جزو خواص دربار الکامل بن شاور درآمد و او بود که به وی لقب «الفاضل» به او داد زیرا پیش از آن ملقب به «اسعد» بود. وی مدتها در خدمت الکامل بود تا اینکه اسدالدین شیرکوه، به مصر آمد و شاور و الکامل فرزند وی را به قتل رساند و در طلب الفاضل برآمد، اما با شفاعت العاضد از دست انتقام اسدالدین شیرکوه، نجات و رهایی یافت و به خدمت وی درآمد و شیرکوه به او گفت: نامه‌ای به نورالدین محمود بن زنگی بنویس و در آن داستان این طاعی فاسد یعنی شاور را بنویس. فاضل نامه را نوشت ولی از شاور جز به نیکی در نامه سخن دیگری ننوشت، اسدالدین شیرکوه بسیار خشمگین گردید و پرسید: چرا آنچه را من به تو گفتم ننوشتی؟ گفت: در قدرت من نیست که آنها را بنویسم، زیرا او به گردن من حق دارد. اسدالدین گفت: اگر نویسی به خدا سوگند که تو را خواهم کشت! پس از آن فاضل بن بیسان، گفت: الآن دیگر می‌نویسم، زیرا عذر از من برخاست و من آلتی در دست شما بیشتر نیستم و هر چه امر کنید باید اطاعت کنم. اسدالدین از این زیرکی و چگونگی فرار وی از این ماجرا خوشش آمد و از آن به بعد با او مأنوس شد و چون شیرکوه مرد افراد زیادی بودند که طمع در به دست آوردن جایگاه و منصب او را داشتند و صلاح‌الدین جزو آنان نبود و طمعی نداشت و اتفاقاً در یک مجلس با فاضل در قصر سلطانی با هم جمع شدند و در مورد جانشین اسدالدین سخن به میان آمد و صلاح‌الدین در این مورد زیاد سخن گفت و افراد زیادی را نام برد بدون اینکه از خودش نام ببرد، فاضل او را به خلوت فرا خواند و گفت: آیا قدرت آن را در خود می‌بینی که متولی این مقام شوی؟ صلاح‌الدین گفت: چگونه می‌شود، در حالی که فلان و فلان هستند؟ فاضل گفت: تو به این موضوع کار نداشته باش و برو منتظر و آماده باش، چون من امر تو را تدبیر خواهم کرد، در این موقع فاضل را العاضد به نزد خویش فرا خواند و در مورد افرادی که برای وزارت خوب هستند با فاضل مشورت کرد و فاضل گفت: امیرالمؤمنین خود اعلی و اعرف هستند؛ عاضد گفت: نظر تو درباره فلانی چیست و او نظرش را

میراث شهاب

هند و مغرب بوده است. به هر حال این ثروت بزرگ به وی امکان را داده بود که از مصر و سایر بلاد اسلامی، کتابهای مهم و نفیسی تهیه و گردآوری نماید.

۲. عامل دیگری که به او کمک کرد تا بتواند کتابهای نفیس و مهمی گردآوری کند، بازگذاشته شدن دست وی توسط صلاح‌الدین در غارت و چپاول کتابهای کتابخانه فاطمیان در قاهره بود که خود یکی از بزرگترین کتابخانه‌ها و غنی‌ترین مخزن کتاب جهان اسلام به شمار می‌رفت و قاضی فاضل بهترین نسخه‌ها، نفیس‌ترین و مهم‌ترینشان را به دست آورد. عماد کاتب که یکی از معاصران وی بوده، و خود شاهد غارت این کتابخانه به دستور صلاح‌الدین بوده، نوشته است که وظیفه غارت و توزیع کتابهای این کتابخانه (خزانة الحکمة فاطمیان) را همین قاضی الفاضل وزیر صلاح‌الدین به عهده داشت و بسیار هم از واگذاری این مسئولیت به او خوشحال بود و بین کتابهای این کتابخانه نفیس‌ترین آنها را برای خود برگزید، بدون اینکه از صلاح‌الدین اجازه بگیرد و بسیاری از آنها را هم خریداری کرد، تفصیل این واقعه در منابع بسیاری از جمله توسط ابن ابی‌طی آمده است.

وی در پرتو این دو عامل مهم، بیش از هفتاد هزار جلد کتاب در علوم و فنون مختلف گرد آورد و به قولی بیش از صد هزار جلد کتاب فراهم نمود و کتابخانه‌ای مهم و نفیس که نظیر نداشت برای خود ایجاد و تأسیس نمود که از هر نوع کتابی در آن یافت می‌شد.

اضافه بر این در قاهره مدرسه‌ای به نام «الفاضلیه» تأسیس و وقف بر فقیهان شافعی نمود و در آن کتابخانه‌ای مهم و بزرگ تأسیس کرد و کتابهای مهم و نفیس بر آن وقف کرد که در تفسیر، حدیث و شروح آنها و دیگر اصناف علوم گردآوری شده بود و یک سالن هم در آن مدرسه برای قرائت قرآن ساخته بود و شاطبی متولی و سرپرست آن بود.

او دارای رسائل و نامه‌های فراوانی بوده که نوشته‌اند بیش از صد مجلد بوده و بیش از پنجاه هزار بیت شعر سروده و دیوان شعر وی در یک جلد به کوشش احمد بدوی در قاهره و در ۱۹۶۱ م به زیور طبع آراسته شده است. اثر دیگر او «سیرة الملك المنصور قلاوون» است.

می‌گفت تا جماعتی را نام برد، بعد به فاضل گفت: تو کدامیک را صلاح و شایسته می‌دانی؟ فاضل گفت: در بین این جماعت که یاد شدند کسی را شایسته‌تر از یوسف بن ایوب برادرزاده اسدالدین شیرکوه نمی‌بینم، چون من او را آزمایش کرده‌ام و در دین‌داری و امانت‌داری، قابل اعتماد است. عاضد گفت: می‌ترسم او را این قوم نپذیرند! فاضل گفت: تو او را قبول کن و لباس به او بپوشان و وزیر کن و او مال و ثروتش را در این راه بذل و بخشش می‌کند و نظر افراد را جلب می‌نماید و عاضد چنین کرد. پس آن عده که نامبرده شده بودند، از دارالاماره خارج شدند و تنها بر قامت یوسف بن ایوب صلاح‌الدین لباس سبز بود و همه دانستند که او صاحب امر شده و دنیا نیز، با او مساعد شد و کمک کرد و هیچ کس در مورد او چیزی نگفت و خزائن شیرکوه را میان مردم تقسیم کرد و با مردم به نیکی رفتار نمود و صلاح‌الدین پس از اینکه بر اوضاع مسلط شد، فاضل بن بیسانی را به‌عنوان وزیر خویش برگزید و امور دولت خویش را به او واگذار کرد و هیچ امری صادر نمی‌کرد مگر با مشورت فاضل و در تمام امور نایب صلاح‌الدین بود و مقام و موقعیت ممتازی یافت.

او در انشاء و نامه‌نگاری و بلاغت ترسل یگانه روزگار خویش بود و در این صنعت و فن مهارت و چیرگی داشت و معانی ابتکاری داشت که پیش از آن کسی نداشت و گفته‌اند که وی صنعت و فنون کتابت را از الموفق یوسف بن خلال شیخ انشاء متأخرین از خلفاء بنی‌عبید آموخته بود. وی در قاهره و در ششم ربیع الآخر ۵۹۶، دیده از جهان فرو بست و در همانجا نیز، به خاک سپرده شد.

شیفتگی وی به کتاب:

قاضی الفاضل بن بیسانی، سخت شیفته کتاب و گردآوری آن بود و در فراهم آوردن کتابها و آثار و تألیفات عالمان گذشته و روزگار خویش، دو عامل مهم به او کمک کرد که عبارتند از:

۱. امکانات گسترده مالی و ثروت و مکتب بی‌کرانی که در پرتو متولی دیوان انشاء و وزارت در دستگاه خلافت نصیبش شده بود، به شکلی که گویند درآمد سالانه وی حدود پنجاه هزار دینار بود و البته این مبلغ غیر از سود تجاری وی از

۱۰۲. ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بن علی بن عبیدالله بن عبدالله بن حمّادی بن احمد بن محمد بن جعفر بن عبدالله قرشی تیمی بکری بغدادی حنبلی معروف به «ابن الجوزی»^۱ (۵۱۰ - ۵۹۷ ق / ۱۱۱۶ - ۱۲۰۱ م)

محدث، فقیه، حافظ، مفسر، واعظ، ادیب و مورخ.

وی در بغداد در ۵۱۰ قمری و به قولی در ۵۰۸ یا ۵۰۹، دیده به جهان گشوده و در همانجا پرورش یافته و چون در وسط منزلشان در واسط یک درخت جوز «گردو» وجود داشته و دیگر در کل شهر واسط درخت جوز نبوده، پدرش به «جوزی» و خود او به «ابن جوزی» شهرت یافته است.

نخستین بار در سال ۵۱۶ قمری حدیث شنیده و سپس در سال ۵۲۰ قمری به بعد، به استماع حدیث پرداخته و از کسانی مانند ابن‌الحصین، علی بن عبدالواحد دینوری، حسین بن محمد بارع و ابوالسعادات احمد بن احمد متوکلی، ابوسعید اسماعیل بن ابی‌صالح مؤذن، ابوالحسن علی بن زاغونی، ابوغالب بن طبر، ابوغالب محمد بن حسین مازندرانی، هبة‌الله بن طبر، ابوغالب محمد بن حسین ماوردی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد راوی، ابو سعید احمد بن مجلی، ابومنصور عبدالرحمن بن محمد قرّاز، علی بن احمد بن موحد، ابوالقاسم بن سمرقندی و گروهی دیگر که از شماری از آنان اجازه نیز، دریافت کرده است. او در جای جای کتاب المنتظم، بیش از هفتاد تن و در کتاب مشیخة خویش ۸۹ تن از اساتید خود را نام برده است.

از آن پس خود به تدریس پرداخت و در واقع تدریس بخش مهمی از زندگی اجتماعی وی را تشکیل داده بود. او استادی بزرگ و مدرسی توانا بود و چنانکه خود تصریح کرد در پنج مدرسه به نامهای مدرسه ابن‌شمل در مأمونیه بغداد؛ مدرسه بنفشه که خانه نظام‌الدین ابونصر بن جهیر بود؛ مدرسه شیخ عبدالقادر جیلی؛ مدرسه درب دینار و به قولی در مدرسه نظامیه بغداد، تدریس کرده و گروه زیادی در رشته‌های مختلف علمی از وی بهره‌مند شد و جمعی کتابهایی را نزد او خوانده‌اند و گروه زیادی از حافظان، فقیهان و جز اینان از وی حدیث شنیده و تصانیف خود او را نزد وی خوانده‌اند که برخی از آنان عبارتند از: طلحة عثی، ابوعبدالله ابن تیمیه، محی‌الدین یوسف بن عبدالرحمن فرزند خودش، شمس‌الدین یوسف واعظ معروف به «سبط

ابن جوزی» سبط خود او، حافظ عبدالغنی، بهاء‌الدین عبدالرحمن، ابن‌دبیتی، ابن‌قطیعی، ابن‌نجار، زین‌الدین بن عبدالدائم، نجیب‌الدین عبداللطیف حرّانی، موفق‌الدین ابن قدامه.

گروهی نیز، از او اجازه گرفته‌اند و روایت کرده‌اند مانند ابن‌جیبیر اندلسی، زکی‌الدین عبدالعظیم منذری، صائِن‌الدین محمد بن انجب نعال بغدادی، ناصح‌الدین بن حنبلی واعظ، شمس‌الدین عبدالرحمن، احمد بن ابی‌الخیر، خضر بن حمویه، قطب بن عصرون، فخرالدین علی بن بخاری، تقی‌الدین اسماعیل بن ابی‌الیسر و عزالدین عبدالعزیز بن صیقل.

ابن جوزی در روزگار شش خلیفه عباسی از «المسترشد» تا «الناصر» عباسی می‌زیسته و در این روزگار، بغداد، همچون دیگر شهرهای جهان اسلام و مانند بسیاری از دوران‌های دیگر، پرآشوب و محل برخوردهای تعصب‌آمیز بین فرقه‌های

۱. رحله ابن‌جیبیر، ص ۱۹۶ - ۲۰۰؛ الکامل فی التاریخ، ۱۷۱/۱۲؛ مشیخة النّعال، ص ۱۴۰ - ۱۴۲؛ التقیید ابن‌نقطه، ص ۳۴۳ - ۳۴۴؛ مرآة الزمان، ۴۸۱/۲/۸ - ۵۰۲؛ الروضتین، ۲۴۵/۲؛ ذیل الروضتین، ص ۲۱ - ۲۵؛ مشیخة قاضی القضاة ابن‌قدامة، ۹۱/۱ - ۹۲؛ آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۳۱۶ - ۳۲۰؛ المختصر فی اخبار البشر، ۱۰۱/۳؛ التکملة لوفیات الثّقلة، ۳۹۴/۱ - ۳۹۵؛ ووفیات الاعیان، ۱۴۰/۳ - ۱۴۲؛ الدرّ المطلب، ص ۱۵۰ - ۱۵۱؛ الجامع المختصر، ۶۷/۹؛ تاریخ الاسلام ذهبی (۵۹۱ - ۶۰۰ ق)، ص ۲۸۷ - ۳۰۴؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۶۵/۲۱ - ۳۸۴؛ العبر، ۲۹۷/۴؛ المعین فی طبقات المحدثین، ص ۱۸۲؛ الاشارة الی ووفیات الاعیان، ص ۳۱۱؛ المختصر المحتاج الیه، ۲۰۵/۳ - ۲۰۸؛ تذکرة الحفاظ، ۱۳۴۲/۴ - ۱۳۴۸؛ ذیل طبقات الحنابلة، ۳۹۹/۱ - ۴۳۳؛ الوافی بالوفیات، ۱۸ - ۱۸۶/۱۸ - ۱۹۴؛ تاریخ ابن‌الفرات، ۲۱۰/۲/۴ - ۲۲۰؛ المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، ص ۱۵۵ - ۱۵۶؛ الووفیات ابن‌قفند، ص ۳۰۱؛ تاریخ الخمیس، ۴۱۰/۲؛ مرآة الجنان، ۴۸۹/۳ - ۴۹۲؛ غایة النهایة، ۳۷۵/۱؛ المسجد المسبوک، ص ۲۶۸؛ عقد الجمال، ۱۷ - ۱۷؛ ورقة ۲۶۰ - ۲۶۱؛ النجاج المکمل، قنوجی، ص ۶۴ - ۷۴؛ النجوم الزاهرة، ۱۷۴/۶؛ تاریخ ابن‌سباط، ۲۳۴/۱؛ طبقات المفسرین سیوطی، ص ۱۷؛ طبقات المفسرین، داودی، ۲۷۰/۱؛ تاریخ الخلفاء، ص ۴۵۷؛ شذرات الذهب، ۳۲۹/۴ - ۳۳۱؛ کشف الظنون، ۱۷/۱، ۲۱، ۲۴، ۲۶ و موارد دیگر؛ هدیة العارفین، ۵۲۰/۱ - ۵۲۳؛ مفتاح السعادة، ۲۰۷/۱ - ۲۰۸؛ الرسالة المستطرفة، ص ۴۵؛ تاریخ علماء المستنصرية، ناجی معروف، ۱۴۳/۱ - ۱۴۶؛ معجم طبقات الحفاظ والمفسرین، ص ۱۰۹؛ آداب اللغة، ۱۰۱/۳؛ الاعلام زرکلی، ۸۹/۴؛ دائرة المعارف الاسلامیة، ۱۲۵/۱؛ معجم المؤلفین، ۱۵۷/۵ - ۱۵۸ (۱۰۰/۲ - ۱۰۲)؛ مشیخة ابن‌الجوزی، به کوشش محمد محفوظ، بیروت، ۱۹۸۰ م؛ بروکلیمان، ۴۹۹/۱ - ۵۰۸ و ذیل ۹۱۴/۲ - ۹۲۰؛ عشاق الکتب، ص ۶۹ - ۷۷؛ دور الکتب العربیة العامة و شبه العامة، ص ۲۱۰؛ معجم المطبوعات العربیة و المعریة، ۶۷/۱ - ۶۸؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۲۶۲/۳ - ۲۷۷؛ صفحات من صبر العلماء، ص ۳۲۴؛ رساله فی الحثّ علی طلب العلم، ص ۲۶، ۲۷، ۳۵ به بعد.

ابلیس؛ صید الخاطر و المنتظم، بارها و بارها علیه شیعه تاخته و صریحاً حدیث «ردّ الشمس» را که علمای بزرگ اهل سنت در مورد حضرت علی علیه السلام پذیرفته‌اند و سبط خود او «سبط بن جوزی» در کتاب «تذکرة الخواص» خویش صحیح دانسته و عقاید جد خویش در مورد این حدیث را صریحاً مردود دانسته، ابن جوزی رد کرده است و اضافه بر این وی به عنوان مسئول مبارزه با بدعتها (تفتیش عقاید) شدیداً علیه شیعیان علم مخالفت برافراشت و صریحاً در منبر و عظم و خطابه اعلام کرد که: خلیفه به موجب فرمانی به من اجازه داده است که با بدعتها مبارزه کنم، پس اگر کسی را دیدید که به صحابه اهانت روا می‌دارد، حتی اگر از وعظ باشد، به من گزارش کنید تا خانه وی را ویران کنم و او را تا ابد به زندان افکنم. از قراین و شواهد برمی‌آید که منظور اصلی وی شیعه بوده است. به این ترتیب وی نه تنها شیعه نبوده، بلکه از مخالفان سرسخت شیعه و دشمن قسم‌خورده پیروان ولایت بوده است و در رأس مذهب حنبله و امام و پیشوای آنان بوده است و به دلیل همین ستیزه‌جویی‌ها بود که خانه و کتابخانه‌اش را مصادره و او را به واسط تبعید کردند و مدت پنج سال در خانه‌ای در واسط تحت نظر بود. با این حال معرفت و ارادت او نسبت به حضرت علی علیه السلام را هم نمی‌توان انکار کرد. وی فصلی از کتاب «صید الخاطر» خویش را با عنوان «الحق مع علی بن ابی‌طالب» به بیان منزلت والای آن حضرت نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اختصاص داده است و می‌گوید: علما در این نظر اتفاق نظر دارند که علی علیه السلام نجنگید مگر آنکه می‌دانست که حق با وی است و به این حدیث مشهور نبوی استناد می‌کرد که: «اللهم أدر مع الحق کیفما دار».

شخصیت اجتماعی و علمی و مذهبی ابن جوزی بسیار ممتاز بوده و به همین دلیل با القاب مبالغه‌آمیز «شیخ العراق»؛ «امام الآفاق»؛ «امام الحافظ العلامه»؛ «شیخ الوقت»؛ «عالم العراق و واعظ الآفاق»؛ «الامام الاوحد» و «الحبر المتکلم» و مانند اینها خوانده‌اند.

یکی از ممتازترین موقعیت‌های اجتماعی وی «وعظ و خطابه» بوده است و نخستین بار در سال ۵۲۰ ق/۱۱۲۶ م که هنوز کودکی ۹ ساله بود، بر منبر رفت. او خود می‌نویسد که مرا نزد ابوالقاسم علی بن یعلی علوی هروی بردند، او سخنانی از وعظ به من آموخت و پیراهنی بر من پوشاند و آنگاه

مختلف و گروه‌های کلامی و مذاهب فقهی بود که به صورت‌ها و اشکال گوناگونی مانند مناظره، مجادله و منازعات شدید جلوه‌گر می‌شد و علمای مذاهب مختلف به هم می‌تاختند و گهگاه همدیگر را تکفیر می‌کردند. درست در همین روزگار است که این عالمان غافل و دستگاه خلافت عباسی و بزرگان و امیران، فقیهان و محدثان بغداد، در برابر یکی از بزرگترین رویدادهای تاریخ جهان و اسلام یعنی جنگ‌های صلیبی (۴۹۰ - ۶۹۰ ق) که میان مسلمانان و مسیحیان و میان شرق و غرب، نزدیک به دو‌یست سال ادامه داشت، سکوتی نسبتاً آشکار داشته‌اند و خلفای عباسی ناتوان، امیران و وزیران جاه‌طلب و بی‌کفایت و عالمان متعصب و غافل بغداد، چنان سرگرم بازی‌های سیاسی، درگیری‌های شدید، قدرت‌جویی‌های فردی، منازعات کلامی و کشمکش‌های مذهبی و فرقه‌ای بودند که نه تنها هیچ اقدامی در برانگیختن مسلمانان و گسیل کردن نیرو، برای مقابله با صلیبیان مهاجم انجام ندادند، بلکه استمداد مکرر گروه‌هایی از مسلمانان جنگ‌زده شامات که به بغداد پناه می‌آوردند نیز، بی‌پاسخ گذاردند. ابن جوزی در چنین روزگاری می‌زیسته و خود او یکی از همین عالمان غافل از جهان و هجوم ویرانگر صلیبیان بوده، چنانکه در آثار و تألیفات فراوان او بویژه کتاب مهم «المنتظم»، که بیانگر حوادث و وقایع آن روزگار است، به نکته و اشاره‌ای که حکایت از همدردی و نگرانی وی در برابر این تصادم بزرگ و تهاجم و حشیانه صلیبیان بر ضد جهان اسلام و مسلمانان کند، بر نمی‌خوریم و تنها در المنتظم، جز خبرهای کوتاهی از این درگیری‌ها که گاه از لابه‌لای حوادث هر سال به دست می‌دهد، چیز قابل توجهی راجع به این هجوم گسترده و اشغال سرزمین‌های اسلامی و کشتار و حشیانه مسلمانان و آواره کردن گروه بسیاری از آنان، چیزی نمی‌یابیم! در حالی که این کتاب و سایر تألیفات وی مشحون از اختلافات میان اهل سنت و شیعه و دیگر فرق اسلامی است.

جالب است که برخی پنداشته‌اند که وی شیعه بوده، زیرا در آثارش ستایش‌هایی از اهل‌بیت علیهم السلام نظیر ذکر فضایل علی علیه السلام نموده و حضرت فاطمه علیها السلام و ذکر روایاتی در ستایش حضرت امام حسین علیه السلام و نقل حدیث از برخی امامان معصوم، در حالی که وی در کتابهای خویش مانند تلبیس

که برای وداع با مردم بغداد در رباطی نزدیک باروی شهر نشست، مرا بر منبر فرستاد، من آنچه از وی آموخته بودم، در اجتماعی که نزدیک به پنجاه هزار تن می‌شد، بیان کردم. او در زمان وزارت ابن‌هبیره (۵۴۴ - ۵۶۰ ق) با سخنرانیهای خویش که هر جمعه در منزل او تشکیل می‌شد، به شهرت رسید. در مجالس وعظ او خلفاء، وزراء، دانشمندان و بزرگان شرکت می‌کردند. در دوره خلافت «المستضی» ابن‌جوزی به اوج شهرت رسید، تا آنجا که به عنوان بزرگترین واعظ حنبلیان شناخته شد.

در کنار تدریس و وعظ و خطابه، ابن‌جوزی به کار تألیف و تصنیف می‌پرداخت، چنانکه نوشته‌اند در سیزده سالگی به تألیف پرداخت و از آن پس تا پایان عمر خویش از نوشتن باز نایستاد. ابن‌دبیتی گوید: کسی را نمی‌شناسم که بیش از ابن‌جوزی در رشته‌های گوناگون علمی تألیف کرده باشد و ابن‌تیمیه گوید: من یکبار آثار او را برشمردم، بیش از هزار تصنیف بود و پس از آن باز آثاری از او دیدم که در آن شمارش به حساب نیآورده بودم. در برخی از منابع آمده که از او درباره آثارش پرسیدند، در جواب گفت: بیش از ۳۶۰ تصنیف است که برخی از آنها ۲۰ مجلد و برخی فقط یک جزوه است. سبط بن جوزی می‌نویسد: از او شنیدم که در اواخر عمر بر بالای منبر می‌گفت: «من با این دو انگشتم دو هزار مجلد کتاب نوشته‌ام»، در باب کثرت آثار او گفته‌اند: اگر شمار جزواتی را که نوشته است بر روزهای زندگی وی تقسیم کنند، معلوم می‌شود که وی در هر روز ۹ جزوه کتابت کرده است و از این جهت وی را با ابوجعفر محمد بن جریر طبری که گفته شده روزی ۴۰ صفحه کتابت می‌کرده است می‌توان مقایسه نمود.

برخی از محققان و پژوهشگران از این همه آثار با ناباوری اظهار شگفتی و حتی تردید کرده‌اند، اما با توجه به اینکه وی از حدود سیزده سالگی دست به تألیف زده و نوشتن آغاز کرده و حدود نود سال زندگانی نموده است و چنانکه خود اشاره کرده، هرگز وقت خود را ضایع نکرده، جای شگفتی نیست.

شیفتگی وی به کتاب:

پیش از این اشاره شد که وی یکی از بزرگترین

نویسندگان و مؤلفان جهان اسلام است و به تصریح خودش بیش از دو هزار جلد کتاب نوشته است و این خود نشان می‌دهد که وی چقدر شیفته کتاب بوده است. او خود در کتاب صید الخاطر چنین نوشته است: «من از کودکی شیفته دانش بودم، پس بدان پرداختم، آنگاه علاقه‌مند شدم که همه رشته‌های علوم را بیاموزم و درصدد برآمدم که هر رشته را نیز، به کمال فراگیرم». و باز می‌گوید: «تحمل سختیها در راه کسب دانش در کام جان من از غسل برایم شیرین‌تر بود، در کودکی قرصی چند نان خشک برمی‌داشتم و برای آموختن حدیث بیرون می‌رفتم و بر کنار نهر عیسی می‌نشستم، آن نان را بدون آب نمی‌توانستم بخورم، پس لقمه‌ای نان می‌خوردم و با آن جرعه‌ای آب می‌نوشتیم، چشم همت من چیزی جز لذت کسب دانش نمی‌دید». شیفته مطالعه بود. خود می‌نویسد: «از مطالعه سیر نمی‌شوم، فهرست کتابهای وقف شده بر مدرسه نظامیه را که بالغ بر شش هزار مجلد است، دیده‌ام، همچنین فهرست کتابهای ابوحنیفه، حمیدی، شیخ عبدالوهاب بن ناصر و ابومحمد بن خشاب را هم که چندین بار چهارپا بود، دیده‌ام و بیش از بیست هزار جلد کتاب مطالعه کرده‌ام و هنوز در طلب آموختنم».

او در مورد غنیمت دانستن وقت و استفاده از فرصتها و هدر ندادن اوقات خویش چنین گفته است: «گروه بسیاری، همانطور که مردم عادت دارند، با من دیدار می‌کنند، از آنجا که وقت گرانبهاترین چیزهاست، این دیدارها را خوش نمی‌دارم، اما اگر از این کار، خودداری کنم، ارتباطات مألوف می‌گسند و اگر به این دیدارها ادامه دهم، وقت ضایع می‌شود، پس تا آنجا که می‌توانم از دیدار سرباز می‌زنم و اگر ناگزیر دیداری پیش آید، کم سخن می‌گویم، تا زمان دیدار کوتاه شود. افزون بر این، کارهایی برای هنگام ملاقات و دیدار با مردم از پیش آماده می‌کنم، تا آن زمان بیهوده سپری نشود، پس قطعه قطعه کردن کاغذ، تراشیدن قلم، دسته کردن دفترها و کارهایی مانند اینها را که نیاز به اندیشیدن و حضور ذهن ندارد - اما همین کارها نیز، وقت‌گیر است - برای این اوقات می‌نهم».

باز در مورد شیفتگی خود به کتاب چنین نوشته است: «وقتی کتابی را می‌یافتم که قبلاً ندیده بودم، چنان خوشحال

ابن جوزی «نوشته است. به هر حال علوچی آثار ابن جوزی را برحسب موضوعات به شرح زیر طبقه‌بندی می‌کند: ۲۷ کتاب در قرآن و علوم قرآنی؛ ۴۲ کتاب در حدیث، رجال و علوم حدیث؛ ۵۴ کتاب در مذاهب، اصول، فقه و عقاید؛ ۱۴۳ کتاب در وعظ، اخلاق، ریاضیات؛ ۱۰ کتاب در طب؛ ۱۶ کتاب در شعر و لغت؛ ۹۲ کتاب در تاریخ، جغرافیا، سیر و حکایات که در مجموع ۳۸۴ کتاب می‌شود. بسیاری از این آثار بر اثر سوانح طبیعی، جنگها و آتش‌سوزیها از میان رفته است و شمار زیادی که باقی مانده است نیز، هنوز چاپ نشده است و هم اکنون در کتابخانه‌های جهان موجود است، اما برخی از آثار که هم اکنون چاپ شده و انتشار یافته، عبارتند از:

۱. المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم که مهم‌ترین اثر ابن جوزی در تاریخ است. شش مجلد از این کتاب (ج ۵ - ۱۰) مشتمل بر حوادث و وفیات سالهای ۲۵۷ - ۵۷۴ ق/ ۸۷۱ - ۱۱۷۸ م، با برخی حواشی و تصحیحات در ۱۳۵۷ - ۱۳۵۹ قمری، در حیدرآباد دکن به چاپ رسیده و در ۱۳۶۰ - ۱۳۶۲ قمری، نیز فهرست اعلام مجلدات پنجم تا نهم آن توسط سید ظهیرالدین حسن تهیه و منتشر شده است. چاپ جدید این کتاب در ۱۸ جلد اخیراً منتشر گردیده است.
 ۲. تلبیس ابلیس، در سیزده باب که در دهلی و در ۱۳۲۳ قمری، چاپ شده است.
 ۳. زاد المسیر فی علم التفسیر، دمشق ۱۴۰۶ قمری.
 ۴. المدهش، بغداد، ۱۳۴۸ قمری.
 ۵. اخبار اهل الرسوخ، قاهره، ۱۳۲۲ قمری.
 ۶. دفع الشبهه التشبيه والرد علی المجسمه، دمشق، ۱۳۴۵ قمری.
 ۷. بستان الواعظین و ریاض السامعین، قاهره، ۱۹۳۴ م. بقیه آثار چاپی او در منابع اشاره شده که به آنها باید رجوع شود.
- وی پس از آخرین وعظ خویش در ۱۷ رمضان ۹۵۷، بیمار شد و پس از پنج روز در شب جمعه میان نماز مغرب و عشاء در خانه خود در «قَطْفَتَا» محله‌ای در شرق بغداد، درگذشت و در تشییع او جمعیت انبوهی شرکت کردند و او را در مقبره احمد بن حنبل، به خاک سپردند.

می‌شدم که گویی به گنجی دست یافته‌ام و هیچگاه از مطالعه سیر نمی‌شدم و همیشه چون افراد تشنه، در پی یافتن کتاب و مطالعه آن بودم». او غیر از آثار خویش که بیش از دو هزار جلد بوده، کتابهای فراوانی گرد آورده بود که به اعتراف خودش تعداد بیست هزار جلد آنها را مطالعه کرده بود و به خوبی می‌توان عظمت کتابخانه وی را از تعداد تألیفات وی و همچنین اظهارات خود او در شیفتگی به مطالعه و شدت خوشحالی در موقع به دست آوردن کتابی، کشف کرد و نتیجه گرفت که او کتابخانه‌ای عظیم و نفیس داشته و کتابهای فراوانی را تهیه کرده بود.

برخی نوشته‌اند که وی مدرسه‌ای در «باب دینار» بغداد ساخت و بسیاری از کتابهای خویش بویژه تألیفات خودش که تعدادشان ۳۴۰ عنوان کتاب را بر آن مدرسه وقف کرد که هر کتاب شامل چندین کراسه، جزوه و جلد بوده و برخی از آنها بیش از ۲۰ جلد یا کراسه بوده است.

آثار ابن جوزی:

جمعی از محققان به بحث و استقصای آثار او پرداخته‌اند تا ابهامات و اشتباهات موجود در زمینه آثار او و تعدادشان را مرتفع سازند، خاصه اینکه هنوز بسیاری از نسخ خطی آثار وی در کتابخانه‌های شرق و غرب عالم پراکنده است و برخی از آنها نیز، همچنان ناشناخته مانده است.

او خود نخستین کسی است که آثار خویش را فهرست کرده است و این فهرست را ابن‌قطیعی به خط خود ابن جوزی، چنانکه ابن‌رجب اشاره کرده دیده است. گذشته از متقدمان، متأخرین و از جمله سید عبدالحمید علوچی، کتابی با عنوان مؤلفات ابن جوزی نوشته و در آن به شمارش و طبقه‌بندی آثار او پرداخته است و آثار وی اعم از خطی، چاپی و مفقود او را طبقه‌بندی کرده است. این کتاب در ۱۳۸۵ ق/ ۱۹۶۵ م در بغداد به چاپ رسیده است. استدراک‌ی نیز، توسط سید محمد باقر نوشته شده که در مجله (المورد، ص ۱۸۱ - ۱۹۰) چاپ شده است و در این استدراک یازده تألیف ابن جوزی که در کتاب علوچی نبوده، آمده است و ناجیه عبدالله ابراهیم درمورد آثار ابن جوزی تحقیقات تازه‌ای دارد و کتابی به عنوان «المستدرک علی مصنفات